

فوران

بیا موزیم از آن پیر خردمند

که بود یک پیر مردی در دهستان
که بود خیلی بزرگ و هم سترگی
ز راه خویش بردارد چو یک مو
شوم از کار خود خرسند و نیکو
به سویش همت و غیرت دوان شد
که آن کوه بلند سازد بر باد
چرا بر خود گرفتی درد رنج را
چرا این کار را اندیشه کردی
از این کارم نباشد هیچ آزار
چرا بیجا کنم اندوه و ماتم
اگر چه دارد این کار رنج و اندوه
شوند اخلاف من فائق در این کار
بشد هموار راه جستجویش
که بر تصمیم خویش او بود پا بند
اگر همت نمائیم همچو مواست
دو دیگر ارتجاع و چاکرانش
کنیم نابود هردو خصم یکسر
همه مردم روند اندر دبستان

چنین گفتند در تاریخ باستان
به راه کلبه اش کوه بزرگی
گرفت پیر مرد تصمیم تا که آن کوه
بگفتا من زجا بردارم این کوه
گرفت تصمیم به سوی کوه روان شد
شب و روز تیشه میزد مثل فرهاد
بگفتا نو جوانی پیر مرد را
تو کار سخت مشکل پیشه کردی
بگفتا پیر مرد خسته و زار
به هر بیل و کلند من شود کم
سر انجام من زجا بردارم این کوه
اگر پیروز نگردیدم در این کار
رسید آن پیر مرد بر آرزویش
بیا موزیم از آن پیر خردمند
کنون در پیش روی ما دو کوه است
یکی اشغال گران و نوکرانش
بگیریم بیل و داس و پتک و خنجر
بسازیم کشور خویش را گلستان

بنا سازیم جهان کار و کارگر
همه با هم شویم یار و برادر